گفت‌وگوی «جوان» با مادر و همسر شهید ناوبان سوم عرشه، حسین سپهری اهرمی از شهدای دریایی ناوچه کنارک

صد قدم تا منزل ابدی پسرم فاصله دارم

■ شکوفه زمانی

شهید حسین سپهری اَهرَمی یکی از کارکنان نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی و شهرستان تنگستان بود که در ۲۱ اردیبهشت ۹۹ در جریان حادثه‌ای که برای شناور کنارک پیش آمد، به شهادت رسید. وقتی که پیکر حسین به زادگاهش اهرم انتقال داده شد، تصاویر نشان می‌داد مادر شهید همزمان با ورود پیکر مطهر فرزندش در مقابل آن احترام نظامی بجا آورد. این تصویر در فضای مجازی پخش شد و ما را بر آن داشت تا گفت‌وگویی با آمنه خادم، مادر و طاهره کرانه، همسر شهید حسین سپهری اهرمی انجام دهیم. ماحصل این گفت‌وگو را پیش رو دارید.

حاج خانم چند فرزند دارید و حسین فرزند چندم خانواده بود؟

چهار فرزند دارم که دو دختر و دو پسر هستند. همسرم کارمند جهاد کشاورزی است. حسین متولد شب اربعین حسینی در دهم مهر ۱۳۶۷ است. فرزند بزرگ خانواده بود. ما ساکن شهر اَهرَم تنگستان از توابع استان بوشهر هستیم و شکر خدا یک خانواده مذهبی داریم. بنا به عشق خانواده به آقا اباعبدالله نام حسین را برای او انتخاب کردیم. جو خانواده‌مان و نزدیکی یک حسینیه به خانه باعث شده بود تا حسین از همان دوران کودکی در مجالس سیدالشهدا(ع) شرکت کند و در همین مجالس بود که پیوندی ناگسستنی بین شهید بزرگوار و راه و مرام آقا اباعبدالله بسته شد و تا اواخر عمر این شهید ادامه داشت.

چطور شد که پسرتان خدمت در ارتش را انتخاب کرد؟

حسین از همان بچگی پسر شجاعی بود. وقتی که پا به مقطع راهنمایی گذاشت و چون خانواده شش نفره و از لحاظ مالی ضعیفی داشتیم، حسین به فکر کمک خرج خانواده افتاد و تابستان‌ها سر کار می‌رفت. از همان بچگی سختی کشید و چون روحیه نظامی را دوست داشت، بعد اخذ دیپلم برق در ارتش استخدام شد.

در فضای مجازی عکسی از شما پخش شد که به پیکر فرزندتان سلام نظامی دادید، ماجرای این عکس چه بود؟

فرزندم قابل ستایش بود. وقتی پیکرش را تشییع کردند ناخودآگاه با دیدن تابوت پسرم سلام نظامی بجا آوردم. آن لحظه تنها کاری که می‌توانستم برای قدردانی از فداکاری پسرم و همرزمانش انجام دهم، همین کار بود. این عکس بدون اینکه خبر داشته باشیم خیلی زود در فضای مجازی پخش شد.

چه خاطراتی از کودکی یا نوجوانی و جوانی حسین دارید؟

هرچه از خاطرات کودکی گرفته تا جوانی او بگویم کم گفته‌ام. حسین آنقدر شجاع بود که دوست داشت روی پای خودش بایستد. زمانی که حسین یک ساله و نیمه بود از تنگستان به بوشهر به مهمانی منزل یکی از فامیل‌ها رفته بودیم. موقع خداحافظی حسین پیش پدرش در کنار نرده ایستاده بود. ناگهان عقب رفت و از سه طبقه به فاصله ۱۹ الی ۲۰ متر پرتاپ شد و این بچه کوچک‌ترین آسیبی ندید. چون خدا او را آن موقع برای من نگه داشت تا اینکه در بزرگی و در حین خدمت به نظام شهادت افتخارش شود. خدا خواست او را با شهادت ببرد. پسرم خیلی دل‌رحم بود. تا سن ۳۱سالگی که به رحمت خدا رفت، می‌گفت: «من طاقت دیدن ناراحتی پدر و مادرم را ندارم.» من حسین را در سن ۲۲سالگی زن دادم و الان چهره او را در صورت دختر شش ساله‌اش جست‌وجو می‌کنم.

مادر شهید سپهری به پیکر پسرش سلام نظامی می‌دهد / عکس: دفاع پرس

فکر می‌کردید حالا که فرزندتان در نظام ارتش است، یک زمانی خبر شهادتش را بشنوید؟

همه‌جور فکر می‌کردم به جز شهادت حسین! همیشه به فکر خستگی‌های حسین در مأموریت‌هایش بودم و با خود می‌گفتم، نکند وقتی از مأموریت برگشت به خاطر خستگی زیاد تصادف کند. چون حسین خیلی مأموریت می‌رفت. ۱۳ سال روی آب‌های بوشهر و دو سال در چابهار، بندر کنارک و سه ماه در کشور آب‌های عدن فعالیت داشت. با آنکه دو ماه در ناوچه کنارک بود و ۲۰ روز مرخصی می‌آمد، حاضر نبود بیکار بنشیند و می‌گفت: «آدم باید فعالیت داشته باشد.» حسین خیلی اهل حرام و حلال بود. یک روز حسین در پمپ‌بنزین کنگان به جای ۴۰ هزار تومان ۴ هزار تومان کارت کشیده بود. سریع رفت کسری مبلغ ۳۶ هزار تومان را کارت به کارت کرد. خیلی دست به خیر بود. همیشه سعی می‌کرد به من و پدرش سر بزند. موقعی که خبر شهادت حاج‌قاسم سلیمانی را شنیدیم از حسین پرسیدم مادر می‌شود خدای ناخواسته روی دریا از طرف دشمن همچون اتفاقی برای شماها هم بیفتد؟ حسین جواب داد: «بله مادر مانور است، موشک است؛ مانور هم مثل یک جنگ است و احتمال اینکه هر اتفاقی بیفتد، وجود دارد» و ناگهان دختر کوچکم برگشت در پاسخ جواب حرف برادرش گفت آن وقت من خواهر شهید می‌شوم که حسین خندید و گفت: «شهادت لیاقت می‌خواهد به این راحتی نیست هر کس به فیض شهات برسد، مانند حاج‌قاسم سلیمانی.»

خبر شهادت فرزندتان را از طریق رسانه‌ها شنیدید؟

نه، من ۱۱ سال مستأجری کشیدم و خانه خودم را به فرزندم حسین دادم تا راحت باشد ۱۹ اردیبهشت ۹۹ بنده در حال اسباب‌کشی بودم و به خانه خودم برگشتم. جالب اینکه اینجا که من هستم ۱۰۰ متر با آرامگاه پسرم فاصله دارد. اسم این آرامگاه به نام اولین شهید جنگ تحمیلی شهر به نام سیدعلی اکبر امیرزاده بهشت اکبر نامیده می‌شود. خبر شهادت حسین را ساعت شش صبح به پسر دومم محمد داده بودند و ایشان بدون اینکه به من چیزی بگوید به خانه آمد. شب گفت مادر اتفاقی که اخبار اعلام می‌کند برای ناوچه هندیجان است، نه کنارک! من ناراحت شدم و در حیاط برای نیروهای آن ناوچه دعا می‌کردم که متوجه شدم مردم مقابل خانه‌مان جمع شده‌اند و....

■ طاهره کرانه همسر شهید

در چه سالی با آقا حسین ازدواج کردید؟ حاصل ازدواج شما چند فرزند است؟

حسین پسر خاله‌ام بود و ازدواج من و شهید در ۲۲ فروردین ۸۹ به صورت عقد ساده انجام گرفت. قبل از مراسم عقد شهید بارها در مورد کارش با من صحبت کرد. از مشکلات کارش و از اینکه شاید نتواند ماه‌ها در منزل کنارم باشد، گفت. شغلش طوری بود که وقتی به مأموریت می‌رفت، روز برگشتش مشخص نبود. حاصل ازدواج ما دختری پنج ساله به نام گندم است. شکر خدا همسرم عزتمندانه رفت. شهادت همسرم چنان تأثیری در استان بوشهر و شهر اهرم داشت که مردم به صورت خودجوش تشییع جنازه بزرگی برای او برگزار کردند.

حسین چه روحیاتی داشت؟

حسین عاشق خدمت به اسلام و کشورش بود. حتی برای دفاع از حریم اهل بیت و اعزام به سوریه نامه‌ای به صورت داوطلبانه به ارتش ارائه داده بود. شهید بزرگوار علاقه غیرقابل وصفی نسبت به سردار حاج‌قاسم سلیمانی داشت و بعد از شهادت سردار خیلی بی‌قرار شده بود. گویی تاب و تحمل دوری حاج‌قاسم را نداشت. شاید همین علاقه قلبی و صداقت نسبت به حاج‌قاسم بود که همچون ایشان بدن مطهرش در شعله‌های آتش سوخت.

به نظر می‌رسد زندگی شما با یک رزمنده نیروی دریایی با مأموریت و نبودن‌های همسرتان درهم آمیخته بود.

بله، در دوران نامزدی شهید به خلیج عَدَن مأمور شد. یادم می‌آید آن روز خیلی گریه کردم؛ خیلی سعی کردم جلوی خودم را بگیرم که دلتنگی نکنم، ولی اشک‌هایم امان نمی‌داد. همسرم با لحنی آرام کنار گوشم گفت، یادت رفت چه قولی بهم دادی؛ بهش قول داده بودم هر وقت مأموریت می‌رود، قوی باشم تا او نگران دلتنگی‌های من نباشد، ولی دست خودم نبود. آن مأموریت حسین به مدت ۷۸ روز طول کشید. در این مدت ارتباط خیلی کمی با هم داشتیم. گاهی با سیمکارتی که از عمان خریداری کرده بود با هم در تماس بودیم. در مدت خدمتش خیلی مأموریت می‌رفت. مأموریت‌هاش بیشتر در بندرعباس و جاسک بود. هر موقع تماس می‌گرفت از شهید می‌پرسیدم روی دریا نزدیک چه مکان‌هایی هستید.

هیچ وقت به من نمی‌گفت. همیشه می‌گفت: «کار ماطوری است که نمی‌شود پشت تلفن موقعیت‌مان را بگوییم.» مأموریت‌های حسین در منطقه خودی معمولاً ۲۰ تا ۲۵ روز بود. یادم می‌آید چند تا از مأموریت‌هایی که به جاسک رفته بود، بالای یک ماه طول کشید. همیشه دلهره داشتم؛ خصوصاً شب‌های زمستان که باد زیادی می‌وزید؛ برای اینکه شهید می‌گفت وقتی در دریا هستیم و باد باشد، خیلی اذیت می‌شویم؛ حتی می‌گفت خیلی از همکارانش از شدت موج خون بالا می‌آورند. آرزوی شهید همیشه دفاع از وطن و رهبرش بود تا جایی که کسی در محفلی برخلاف نظام‌مقدس جمهوری اسلامی صحبت می‌کرد، به شدت عصبانی می‌شد و برخورد می‌کرد.

شهید در چند تا از مأموریت‌هایش از کنار ناوهای امریکایی رد شده بود. از او می‌پرسیدم تا به حال شده که ترس هم داشته باشد؟ در جوابم می‌گفت:

> موقعی که خبر شهادت حاج‌قاسم سلیمانی را شنیدیم از حسین پرسیدم مادر می‌شود خدای ناخواسته روی دریا از طرف دشمن همچون اتفاقی برای شماها هم بیفتد؟ حسین جواب داد: «بله مادر مانور است، موشک است؛ مانور هم مثل یک جنگ است و احتمال اینکه هر اتفاقی بیفتد، وجود دارد» و ناگهان دختر کوچکم برگشت در پاسخ جواب حرف برادرش گفت آن وقت من خواهر شهید می‌شوم که حسین خندید و گفت: «شهادت لیاقت می‌خواهد»

«این لباسی که ما می‌پوشیم نشانه استقامت ماست و ما نباید هیچ وقت از دشمن خوفی داشته باشیم.» حسین و همرزمانش در یکی از مأموریت‌ها موفق شده بودند یک کشتی دزدان دریایی را بگیرند و تحویل مقامات ارتش در بندرعباس بدهند.

گویا شهید روز به دنیا آمدن فرزندش به خاطر مأموریت‌هایش در کنار شما نبود؟

بله، زمانی که دخترم به دنیا آمد شهید در بندرعباس مأموریت بود. من به خاله (مادر شوهرم) گفتم که بگذارید دخترم به دنیا بیاید بعداً با حسین تماس می‌گیرم. با اینکه دلم خیلی گرفته بود که حسینم کنارم نبود، ولی شغلش را پذیرفته بودم. دلم نمی‌خواست خدشه‌ای در کارش ایجاد بشود.

فکر می‌کردید روزی همسرتان را از دست بدهید؟

زمانی که سردار حاج‌قاسم سلیمانی شهید شدند، خیلی ناراحت شد؛ از ایشان پرسیدم که حسین جان دوست داری مثل حاج‌قاسم در این راه بروی در جوابم گفت: «خانم شهادت لیاقت می‌خواد؛ ما کجا و شهادت کجا.» راستش اصلاً فکرش را نمی‌کردم به این زودی از کنارم برود. بالاخره به این فکر می‌کردم که هر کسی یک موعدی برای رفتن دارد، ولی انسان هیچ وقت فکر نمی‌کند که این اتفاق بخواهد برای خودش یا عزیزانش بیفتد. خیلی از اوقات که کنار هم بودیم به همین موضوع فکر می‌کردم که اگر یک روزی من و حسین کنار هم نباشیم، چطور می‌توانم بدون او زندگی را ادامه بدهم. ناخودآگاه گریه می‌کردم، ولی خیلی تلاش می‌کردم که گریه‌های من را نبیند، چون اصلاً دلش نمی‌خواست ناراحتی من را ببیند. خدا را شاکرم که همسرم در راه زیبایی پرواز کرد.

بعد از شهادتش حضورش را در زندگی روزمره‌تان حس می‌کنید؟

اگر الان زنده‌ام به خاطر این است که شهید را در کنار خودم احساس می‌کنم و من را تنها نمی‌گذارد. در این مدت خیلی‌ها به دیدارمان آمده‌اند. حتی کسانی که شهید را نمی‌شناختند و از معجزه برکت شهید برایمان گفته‌اند. خیلی‌ها برای حاجت به آرامگاه شهید می‌روند. هر پنج شنبه که به آرامگاه می‌روم و گل می‌برم خیلی‌ها از گل‌های پرپرشده برای تبرک می‌برند. یادم می‌آید یک روز صبح بعد از تشییع شهید به آرامگاه رفتم و دیدم یک خانمی با دختر بچه‌اش کنار قبر شهید خیلی گریه می‌کند. به من گفت دو روز قبل یه مشکلی داشتم آمدم کنار شهید از او درخواست کردم که شفاعتم را نزد خدا کند تا مشکلم حل بشود. گفت: باورم نمی‌شد هنوز چند ساعتی نگذشته بود که حاجت گرفتم. خیلی خوشحال شدم که شهیدم آنقدر برای مردم پربرکت است و توانسته دل کسی را خوشحال کند.

گفت‌وگو

۳ خاطره از سردار شهید حاج‌هوشنگ ورمقانی در گفت‌وگوی «جوان» با همرزمانش

انجام وظیفه برای حاج‌هوشنگ از پاداش دادستانی بالاتر بود

■ غلامحسین بهبودی

شهید هوشنگ ورمقانی از سرداران گمنام جبهه‌های غرب است که به چمران کردستان شهرت دارد. وی که متولد سال ۱۳۳۸ در روستای «ورمقان» از توابع شهرستان سنقر بود تیر ۱۳۷۵ در محور قهرآباد سقز در کمین نیروهای ضدانقلاب افتاد و به شهادت رسید. متن زیر خاطراتی از این شهید بزرگوار در گفت‌وگو با همرزمانش است.

■ **هادی مخدومی همرزم شهید:**

وقتی دیدم حاج هوشنگ ورمقانی، فرمانده محور عملیاتی، پابرهنه در منطقه رفت‌وآمد می‌کند، تعجب کردم. یک روز یکی از دوستان نزدیکش از او پرسید: چرا پابرهنه در محور رفت‌وآمد می‌کنید؟ چهره حاجی دگرگون شد. نگاهی به محور که هنگام غروب بود انداخت و گفت این محور، جایی است که شهدای عزیزی از آن عروج کرده‌اند. از ادب به دور است با کفش در این مکان مقدس راه بروم.

> وقتی دیدم حاج هوشنگ ورمقانی، فرمانده محور عملیاتی، پابرهنه در منطقه رفت‌وآمد می‌کند، تعجب کردم. یک روز یکی از دوستان نزدیکش از او پرسید: چرا پابرهنه در محور رفت‌وآمد می‌کنید؟ چهره حاجی دگرگون شد. نگاهی به محور که هنگام غروب بود انداخت و گفت این محور، جایی است که شهدای عزیزی از آن عروج کرده‌اند. از ادب به دور است با کفش در این مکان مقدس راه بروم

سردار مقید بود که هیچ‌گاه از بیت‌المال استفاده شخصی نکند. زمانی که خانواده‌اش در شهرستان قروه ساکن بودند، روزی می‌خواست از شهرستان سنندج به آنجا برود. فرمانده‌اش تأکید کرد که از خودروی سپاه استفاده کند. اما شهید حاج هوشنگ ورمقانی نپذیرفت و بدون اینکه مسئولش متوجه نحوه رفتنش شود، از سپاه خارج شد. تعجب کردم و به او گفتم: لااقل این‌بار از وسیله نقلیه استفاده کن تا در وقت هم صرفه‌جویی کنی. خندید و رفت. حاجی حتی برای هیچ کاری از وسیله نقلیه سپاه استفاده نمی‌کرد و در پاسخ من که علت این کار (استفاده نکردن از ماشین سپاه) را از او می‌پرسیدم، می‌گفت: این کار رسیدن به شهادت را به تأخیر می‌اندازد.

■ **غلامرضا غفاری همرزم شهید**

چهارم اسفند ۱۳۷۳ طی حکمی از سوی فرماندهی قرارگاه شهید شهرامفر و دادستان وقت شهرستان سنندج، مأموریتی به شهید حاج هوشنگ ورمقانی داده شد. در این مأموریت او وظیفه داشت از تردد خودروهای عراقی که برای فروش، به ایران وارد می‌شدند، کنترل دقیق داشته باشد. پس از اتمام مأموریت، به خاطر اینکه حاجی به خوبی از عهده آن برآمده بود، چکی به مبلغ ۵۰۰هزار ریال به عنوان پاداش از سوی دادستان برایشان ارسال شد. وقتی چک به دست حاجی رسید، از گرفتنش خودداری کرد، اما دادستان نامه‌ای به او نوشت و اصرار کرد که حتماً چک را وصول نماید. حاجی چک را گرفت و پس از نقد کردن، پول آن را داخل پاکتی گذاشت و نامه‌ای برای دادستان نوشت: «دادستان محترم، افتخار انجام وظیفه برای من بهترین هدیه است. چکی را که امضا فرموده بودید، تبرک نموده و با تمام وجود تقدیم می‌کنم.» آن روز حاجی بعد از نوشتن نامه آن را داخل پاکت پول گذاشت و به آدرس دادستان ارسال کرد.

■ **خادم محرومان**

غلامرضا ارژنگ همرزم شهید

یک روز مسیر جاده را طی می‌کردیم. حاجی رانندگی می‌کرد. من در آرامش خاصی کنار دست او نشسته بودم و چشم‌انداز کوهستان را نگاه می‌کردم. همین که گردنه‌ای را پشت سر گذاشتیم، حاجی سرعت ماشین را کم کرد و آرام‌آرام به کنار جاده کشاند. کمی آن طرف‌تر ماشینی کنار جاده ایستاده بود. کاپوت ماشین بالا بود و راننده موتور آن دستکاری می‌کرد. کنار ماشین، زنی با دو بچه‌اش ایستاده بود. یک آقا هم داشت با ماشین کلنجار می‌رفت. حاجی از ماشین پیاده شد، به طرف مرد رفت و پس از احوالپرسی فهمید که ماشین‌شان خراب شده است. حاجی نگاهی به موتور انداخت. آستین‌هایش را بالا زد و تلاش کرد ماشین را درست کند، اما هرچه تقلا کرد موفق نشد. رو کرد به من و گفت: شما اینجا باشید تا من دنبال مکانیک بروم. سوار ماشین شد و من در کنار آن مرد به انتظار ماندم تا حاجی به همراه مکانیکی برگشت. مرد مکانیک پس از نیم ساعت موفق شد ماشینش را درست کند. آن مرد به همراه خانواده‌اش وقتی دیدند، دست و لباس حاجی به خاطر درست کردن ماشین سیاه شده است، عذر خواستند و تشکر کردند. حاجی رو کرد به آنها و گفت: کاری نکردیم. وظیفه ماست که به شما خدمت کنیم. مرد درحالی که سرش را پایین انداخته بود، باز از حاجی تشکر کرد. حاجی گفت: شما حرکت کنید، من مکانیک را دوباره به مقصدش می‌رسانم، هرچه مرد اصرار کرد که بگذار من او را برسانم، حاجی راضی نشد. دور زدیم و مکانیک را به محل کارش برگرداندیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۶۰۱۰

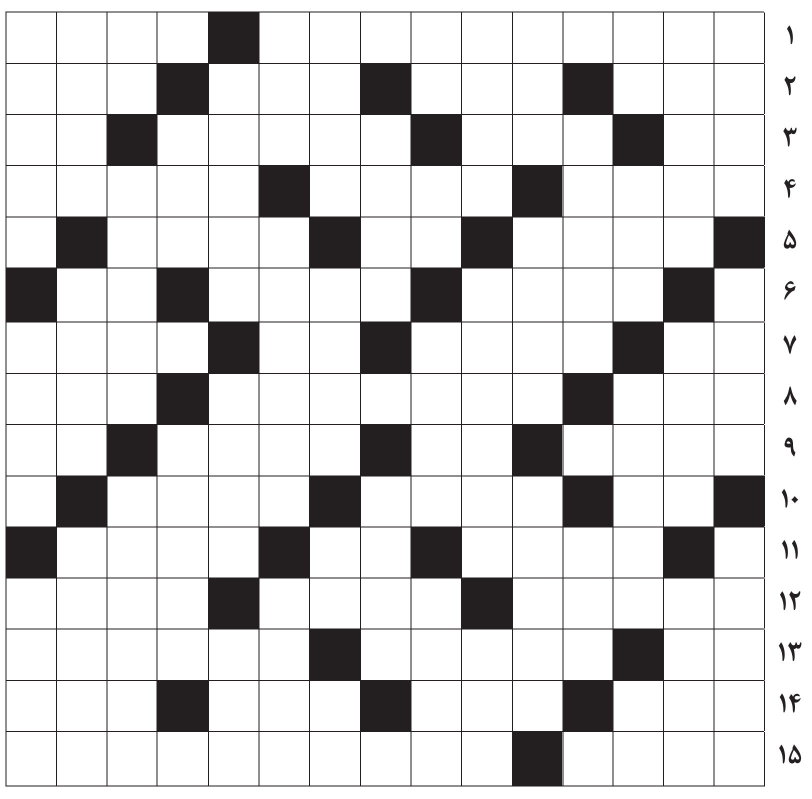

از راست به چپ

■ ۱- از عوامل تصادفات ناگوار در رانندگی - پایتخت جمهوری چک ■ ۲- چین و شکن - درخت و - مادر وطن - پدر آذری ■ ۳- تصدیق روسی - اتحاد انگشتان - پارچه جدا بافته - کسی که دستش معیوب و از کارافتاده باشد ■ ۴- کشتارگاه - پایتخت نائورو در اقیانوسیه - از ماهی‌های جنوب ■ ۵- طوطی - آش - محل عبور سیل ■ ۶- گل خشک‌شده - از لوازم آرایشی صورت - دوستی ■ ۷- درخت زبان گنجشک - بخت و اقبال - گشوده - بوستان ■ ۸- شیار کردن زمین برای کاشتن تخم - فربه و گوشتالو - زیرک و سودجو ■ ۹- خراب و دورانداختنی - ظرف تورفته - دلیر و بخشنده - حرف ندا ■ ۱۰- ترمز چهارپا - قشنگ - فریاد شادمانی ■ ۱۱- چراگاه ایلات - درد و رنج - بانک فلک‌زده ■ ۱۲- صبا زمنزل ... گذر دریغ مدار - پرنده شکاری کوچک‌تر از باز - شیخ‌نشینی در حاشیه خلیج‌فارس ■ ۱۳- وی - از شهرهای استان فارس - مادر امام محمدتقی(ع) ■ ۱۴- پدر ادریس نبی - کار نیک - پلنگ - عیب و عار ■ ۱۵- زیر سر خفته - محل نگهداری نوزادان بی‌سرپرست

از بالا به پایین

■ ۱- رباعی سرای نامی ایران - قسمتی از تلفن - شگفتی‌ها ■ ۲- دستیار - برگزیده و ممتاز - قلعه و برج ■ ۳- یازده - شتر بارکش - خودرو - سرای مهر ■ ۴- به هم‌آمیخته - حمام یک‌نفره ■ ۵- از عناصر چهارگانه - سرمربی سابق والیبال ایران - جسمی است معدنی مرکب از گوگرد و ارسنیک ■ ۶- زبان کوچه و بازاری - قوه ابتکار - محاسن ■ ۷- قورباغه - دشمن آتش - حشره گزنده - گل شب بو ■ ۸- تیراندازی به اهداف پروازی - جست‌وخیز چهار پایان ■ ۹- پندار و خیال - پهلوان تازه‌کار - مظهر لطافت در طبیعت - واحد سیگار ■ ۱۰- فدراسیون بین‌المللی تیراندازی - گفت‌وگو و محاوره - ترش‌رو ■ ۱۱- هراسه - کوبیدنی مطبخ - چین و شکن ■ ۱۲- سلام فرنگی - کانون‌های دایره ■ ۱۳- علامت مفعول - همراه کت - چهره شاداب ■ ۱۴- کرم شب‌تاب - پرنده‌ای مهاجر - طبیعت ■ ۱۵- موسسه معروف نظرسنجی - گدایی - پول قزاقستان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌در‌سه فقط یک‌بار به کار روند.

۴		۹	۸		۵			
			۳					۱
۶								۳
	۶				۷		۱	
	۱						۷	۸
	۵			۶	۲			
				۲				
		۵				۹		
	۹	۸		۴		۵		

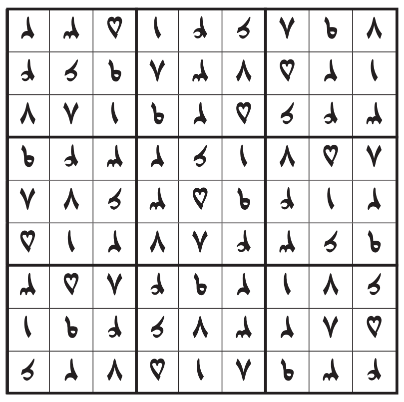

جدول کلمات متقاطع
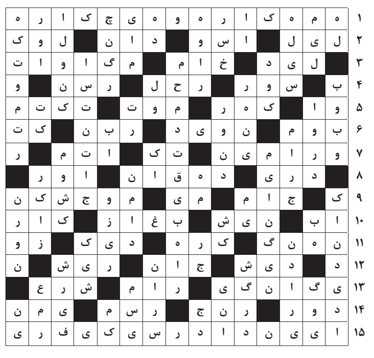
پاسخ جدول شماره ۶۰۰۹